

بنیان کعبه (۲)

دکتر غلامرضا افراسیابی*

چکیده

در بخش اول مقاله حاضر درباره تاریخچه کعبه از روزگار آدم(ع) تا زمان حیات پیامبر(ص) و حفظ قداست و حرمت مکه و تاریخچه تهیه جامه خانه کعبه و قفل نهادن بر آن و ممانعت از ورود اشخاص متفرقه و «ناپاک» به آن خانه مقدس و ویرانی خانه به دنبال سیل و آتش سوزی بحث شد و حال از باز سازی خانه کعبه و ظهور اسلام و فتح مکه و پاک شدن بیت الله از وجود بت ها و خلافت عبدالله زبیر در مکه و مدینه و عراق و خراسان و تجدید بنای خانه کعبه در این دوره به صورت بنای ابراهیمی به فرمان عبدالله زبیر و آتش زدن در خانه کعبه و ویران ساختن آن به دست حجاج بن یوسف در جنگ با عبدالله بن زبیر و بازسازی آن به فرمان عبدالملک بن مروان و به دست حجاج بن یوسف و دگرگونیهای دیگر در فضای مسجد الحرام و جامه کعبه بحث شده است.

خدیدجه همه فرزندان خود را از پسر و دختر در همین خانه به دنیا آورد. در همین سال ها، علی(ع) فرزند ابوطالب در پنج - شش سالگی به خانواده محمد(ص) پیوست. گویند: تنگ دستی ابوطالب و سنگینی بار عیال، محمد(ص) و عباس عم محمد(ص) و برادر بسیار توانگر ابوطالب را به سبک کردن بار وی برانگیخت. زیرا ابوطالب در قحط و خشک سالی مکه همه دارائی خود را از دست داده بود و هزینه وی بیش از درآمد بود.

* عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز.

ولیکن این تحلیل و تعبیر با تعصب ابوطالب و آزادگی آن مرد مردستان به دور می‌نماید. و بی‌گمان یک نکته عاطفی، سید مکه را به بیرون رفتن دو جگر گوشه خود از خانه راضی کرده بود. پسران محمد امین (ص): قاسم و عبدالله یکی در چهار سالگی و آن دیگری در شیرخوارگی تن لطیف به خاک سرد سپرده و پدر و مادر خود را سخت دل شکسته و سوگوار کرده بودند. دیگر خنده یا گریه و هیاهوی کودکانه سکوت سنگین و ملال آور خانه را درهم نمی‌شکست. برخی طیب و طاهر را نام فرزندان دیگری از محمد (ص) در شمار آورده‌اند ولیکن طیب و طاهر، هر دو لقب عبدالله را نشان تولد وی بعد از بعثت نبی اکرم می‌شمارند. به هر تقدیر، دختران نیز به خانه شوهر رفته بودند و جز فاطمه (س) خردسال یا شیر خواره کسی در کنار محمد (ص) و خدیجه نبود و به همین مناسبت ابوطالب خود با طیب خاطر و بس بزرگوارانه و مردانه علی (ع) را به خانه محمد (ص) و جعفر را به پیش عباس فرستاد. خردمندان می‌گویند: رفتن علی (ع) به خانه محمد (ص) برای این کودک نژاده موهبتی خداوندی بود.^۱

در سن سی و پنج سالگی محمد (ص) و به روایتی در سال تولد فاطمه (س)، قبائل مختلفه قریش عزم به بازسازی خانه کعبه جزم کردند: «... فقال العباس: ولدت فاطمه و قریش تبنی الکعبه و النبی (ص) ابن خمس و ثلاثین سنه».^۲

کعبه در پی یک سیل بنیان کن و یک آتش سوزی مهیب آسیب بسیار دیده بود و بیم ویرانی بدنه سنگ چین کوتاه آن می‌رفت. سیل از فرو ریختن آب در پی بارندگی زیاد از فراز سدی در بلندای مکه جاری گشت و نیز زنی چون می‌خواست خانه را بخور دهد، از مجمره وی شراره‌ای در جامه کعبه و یا درب ورودی آن افتاد و آتش به پا کرد و بدنه آسیب دید و سقف فرو افتاد. در این حال به اموال کعبه دستبرد زدند و گویا به راهنمایی و یا تحریک ابولهب آهوئی زرین، مرصع به مروارید و گوهر، از آن اموال بدزدیدند. هر چند آن دزد یا نگاهدارنده مال دزدی به چنگ افتاد و طبق قانون دست وی ببریدند^۳ ولیکن این پیشامد، قریشیان را در عزم خود پا برجاتر کرد. نام این دزد، «دویک» بود. در همین هنگام یک کشتی با بار سنگ مرمر، آجر و تیرک‌های چوب و فلز از «رومیة الصغری» به یمن می‌رفت. باد این کشتی را به نزدیک مکه آورد و در آنجا کشتی به گل فرو رفت و دم به دم بیشتر به گل می‌نشست. یک معمار رومی به نام «باقوم» یا «یاقوم» و یا «باقول» در کشتی بود و می‌خواست در یمن کلیسایی بسازد. ولید بن مغیره از قریش با معمار رومی به مشورت نشست و به وی گفت: برای بیرون

آوردن کشتی و تعمیر و راه‌اندازی آن باید کشتی را از آب بیرون بیاورند و در این صورت از پیاده کردن بار کشتی، هیچ چاره نیست. «باقوم» این رأی بپسندید و بنا به درخواست مردان قریش، سرپرستی ساختمان کعبه را عهده‌دار گشت. ابوطالب از آن مردان درخواست تا در هزینه بازسازی کعبه، جز از مال حلال بهره‌نجویند و به این صورت چوب‌های درون کشتی همه بخریدند تا در ساختن آسمانه خانه به کار برند.^۴

برای بالا آوردن دیوار و بدنه نیز از کوه «السیاده» سنگ می‌آوردند و محمد(ص) در این کار انبازی داشت. در این حال مردان برهنه بودند و ندائی محمد(ص) را از برهنگی منع کرد: «فسمع صائحاً یصیح: لاتنزع ثوبک» و جز این نیز گفته‌اند.^۵ و این، نخستین نشانه ظاهری پیامبری وی بود. در هر حال هریک از قبائل قریش بخشی از بدنه کعبه را در دست گرفت و بالا آورد و چون خواستند حجر الاسود را نصب کنند هر یک از بزرگان می‌خواستند این سرفرازی نصیب وی گردد. از این روی در میان ایشان ستیزه درگرفت و برای جنگ و خونریزی سوگند خوردند و چون شمشیرها را برآهیختند، «ابوامیه بن المغیره» پا در میانی کرد. این مرد از کهنسال‌ترین مردم مکه بود و از آن بزرگان خواست تا به حکمیت نخستین درآینده به مسجد، از «درب بنی شیبه» تن در دهند. این پیشنهاد پسندیده آمد و چشم به راه نشستند. سرانجام مردی از دورخودنمائی کرد و چون نزدیک آمد همگان فریاد برداشتند: محمد امین. محمد امین. برفور بزرگان گرد وی درآمدند و ماجری با وی بگفتند. محمد(ص) بفرمود تا پارچه‌ای بیاورند و بر زمین گسترند.

بعضی گویند: آن حضرت رداء خویش بگسترد.^۶ و به ایشان گفت: من به دست خویش سنگ بر پارچه می‌نهم و شما هر یک، یک گوشه از آن پارچه را در دست بگیرید و بالا بیاورید. آن مردان چنین کردند و چون سنگ تا برابر جای آن بالا آمد، محمد(ص) خود آن سنگ را برداشت و نصب کرد. غریو شادی و خشنودی از همگان برخاست و بر محمد امین(ص) و حکم وی بسی آفرین خواندند و چون بلندی دیوار به شانزده ذرع برسید، برای سقف پانزده شاه تیر بر شش ستون نهادند و روی آن بیوشانیدند. هر چند بزرگان قریش از بناء تازه خشنود گشتند ولیکن محمد(ص) به آن دل خوش نساخت. زیرا بنای دیرینه ابراهیم(ع) در هم ریخته بود از این روی بعدها به عایشه فرموده بود: لولا ان قومک حدیث العهد بالکفر لثقضت الکعبه و رددتها علی قواعد ابراهیم و جعلت لها باباً شرقیاً و باباً غربیاً.^۷

محمد(ص) چون یک چند برآمد خود را از بازار و بازرگانی دور نگه داشت و کار تجاری خدیجه را یک سره در دست وی رها کرد و خود گاه در مسجد الحرام و در کنار خانه کعبه به راز و نیاز با پروردگار یکتا می پرداخت و گاه نیز به غار «حراء» می رفت و با پروردگار زمین و آسمان و آفریدگار جهان خلوت می کرد.

در آن روزگار بعضی از مردان مکی در ماه رمضان به این غار می رفتند و چند روزی و گاه یک ماهه رمضان در آن غار می ماندند و به تزکیه باطن و تصفیه درون می پرداختند و بعد از رمضان آسوده و سبک بال به شهر باز می گشتند و سرگرم کار خود می شدند.

محمد(ص) نیز چنین می کرد پیش از این نیز با عبدالمطلب و ابوطالب به «حراء» می رفت و یا برای ایشان آب و آذوقه می برد. از این روی این غار برای وی جایی آشنا بود. در چهل سالگی وی، در یک ماه رمضان، جبرئیل پس از چند بار زمینه چینی بر وی فرود آمد و آیاتی از سوره العلق در دل محمد(ص) انداخت و از او خواست تا آن را بخواند و محمد از ناتوانی خود در خواندن سخن در میان آورد تا سرانجام قدرت خواندن را در خود یافت و آنچه جبرئیل می گفت بی درنگ بازگو می کرد و به این ترتیب محمد(ص) بعد از شش ماه دیدن رؤیای صادقه و مشاهده اموری حیرت انگیز در گرداگرد خویش به پیامبری و راهنمایی خلق مبعوث گشت و کار دعوت را از خانه و خانواده خود آغاز فرمود.

خدیجه نخستین مسلمان بود و پس از وی علی بن ابی طالب(ع) و زید بن حارثه و ابوبکر به وی گرویدند. پیرامون نخستین مرد مسلمان در میان اهل تحقیق اختلاف نظر در میان آمده است ولیکن گفته علی(ع) باب بحث و جدل را در این زمینه بسته است: «روی عن علی علیه السلام انه قال: أنا عبدالله وأخو رسوله وأنا الصديق الأكبر لا يقولها إلا كاذب مفر، صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل الناس». ^۱ پس از چندی فرضیت نماز بر وی فرود آمد و جبرئیل علیه السلام آئین و اوراد نماز به وی بیاموخت و با هم نماز برپای داشتند. و چون به خانه بازگشت با خدیجه نیز به نماز ایستاد.

پیامبر(ص) به خوبی خانه کعبه و مسجدالحرام را می شناخت و به وابستگی مردم سرزمین های عربی و جهانیان به این جای مقدس آگاهی داشت و می دانست این خانه پاک و فضای گرداگرد آن، هر ساله در موسم حج و اوقات دیگر جمع کثیری را سوی خویش می کشاند و نیکوترین موقعیت را برای تبلیغ اسلام داراست. بنابراین در

نخستین روزهای بعثت و پس از اسلام خدیجه و علی (ع) کوچک‌ترین جمعیت اسلامی را تشکیل داد و در پیش چشم مردم مکه در کنار خانه کعبه به نماز ایستاد. عقیف کندی که با عباس بن عبدالمطلب داد و ستد داشت - عطر از یمن می‌خرید و در ایام موسم در مکه می‌فروخت - می‌گوید: روزی در منی با عباس بودم. مردی بیامد و روی و دست و پای بشست و روبروی کعبه ایستاد. زنی نیز با وی همراه گشت از آن پس تازه جوانی بیامد و در کنار مرد ایستاد و با هم نماز بر پای داشتند. با شگفتی گفتم: ای عباس این کیست؟ گفت: این برادرزاده من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است. می‌پندارد خدای وی را به پیامبری فرستاده است. این یکی نیز برادر زاده دیگر من علی بن ابی طالب است و از محمد پیروی می‌کند آن بانو هم همسر محمد (ص) خدیجه می‌باشد. عقیف کندی می‌گوید: چون این بشنیدم گفتم: ای کاش من نفر چهارمین باشم.^۹ رسول اکرم (ص) به پیامبری کافه خلق مبعوث بود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا...»^{۱۰} و باید از بام دنیا بانگ «الله اکبر» را بلند کند تا «الناس» را مخاطب خود سازد و ندای مسلمانی را تا دورترین جای عالم برساند و البته این بام بلند، جایی جز خانه کعبه نبود. بنابراین در فرصت‌های معین به مسجدالحرام می‌رفت و در کنار مردم به گفتگو می‌نشست و از رفتار و گفتار نیک و بهشت و جهنم و خدای یگانه سخن در میان می‌آورد و آن مردم را به توحید و یگانه پرستی می‌خواند. به این صورت سه سال از پیامبری رسول الله (ص) به آرامی سپری گشت. در این مدت، نبی اکرم (ص) در نهران به دعوت خویش و آشنا می‌پرداخت، و تنها شماری اندک به وی و آئین پاک وی گرویدند «فقلت: هل يتبعك علي هذا احد قال نعم امرأة وصبي و عبد يريده خديجه بنت خويلد و علي بن ابي طالب و زيد بن حارثه»^{۱۱} و از آن پس بر شمار پیروان آن حضرت افزوده می‌گشت تا ابوبکر، ابوذر غفاری، عمرو بن عبسة السلمي، خالد بن سعيد بن الفاص، سعد بن ابی وقاص، عتبة بن غزوان، خبات بن الارت و مصعب بن عمير اسلام آوردند. سرانجام نبی اکرم (ص) در پی آیه مبارکه: «فَاُصْدِعْ بِمَا تُمَمَّرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»^{۱۲} به دعوت آشکار مأمور گشت و لحن نرم دعوت جای خود را به قاطعیت داد و آن حضرت بت پرستی را نفی و بت پرستان را تحقیر فرمود و زنده و مرده ایشان را اهل جهنم در شمار آورد. بنابراین کفار قریش در خانه خدا و مسجدالحرام دست به آزار و اذیت و ضرب و شتم آن وجود پاک زدند. سنگ به سویس انداختند، در راهش خار و خاشاک ریختند و چه بسا آن حضرت با اندامی خون آلوده و جامه از هم دریده به خانه

باز می‌گشت و با خدیجه درد دل می‌کرد و آن بانوی یگانه خاک و خون از جامه و اندام وی می‌سترد و با سخنان مهرآمیز خود غبار اندوه از سیمای مبارک شوی پاک می‌کرد و به وی دل داری و امید می‌داد و چون کفار قریش از رفتن به بیت الله مانع آن حضرت آمدند، پیامبر اکرم با شمار اندک مسلمانان در بیابان و در دامنه کوه و در شکفت و غار به نماز می‌ایستاد. ولیکن بت پرستان در اینجا هم دست از آزار ایشان نکشیدند و چون بیم خونریزی می‌رفت رسول اکرم (ص) با قرار پیشین هر روزی در خانه‌ای حاضر می‌آمد و مسلمانان، یکی یکی و دور از چشم مردان قریش به آن خانه می‌آمدند و در آنجا نماز می‌گزاردند.

در این روزگار چون کار آزار و اذیت به توهین و تحقیر کشید و در این باب، ابوجهل پای از حد خویش بیرون گذاشته بود و از هیچ نامردمی نسبت به رسول الله (ص) خودداری نمی‌کرد، حمزه عمّ پُر وقار و زورمند پیامبر (ص) پس از ضرب و شتم ابوجهل و توهین نسبت به وی پیش روی مردم مکه از محمد (ص) حمایت کرد و شهادتین بر زبان آورد و به بت پرستان گفت: از این پس سر و کار شما با من است.

از این پس مردان مسلمان با قوت قلب بیشتری، در خانه ارقم به نماز می‌ایستادند. این خانه برفراز تپه صفا بود و چون روز بروز بر شمار مسلمانان افزوده می‌گشت به همین نسبت ترس کفار قریش نیز فزونی می‌گرفت. بنابراین در دارالندوه گرد آمدند و در کشتن محمد (ص) هم کلمه گشتند و از آن میان عمر بن خطاب این مهم را بپذیرفت و با شمشیر آهیخته راه تپه صفا را در پیش گرفت ولیکن چون در نیمه راه از مسلمانی خواهر خود فاطمه آگاهی یافت آسیمه سر به خانه فاطمه آمد و از پس مشاجره‌ای سخت و تحت تأثیر آیاتی چند از قرآن کریم برای قبول اسلام در خدمت پیامبر اکرم (ص) به تپه صفا و خانه ارقم آمد و در برابر چشمان بهت زده مسلمانان و با شور و شوقی زاید الوصف گفت: «جئتک لأؤمن بالله وبرسوله و بما جاء من عندالله»^{۱۳} و زان پس شهادتین بر زبان آورد. شمار مسلمانان از مرد و زن در آن خانه نزدیک به چهل نفر بود. عمر از ایشان درخواست تا همراه وی به خانه کعبه روند و در پیش مردم در آنجا نماز بگذارند و بنا به درخواست عمر به صورت گروهی همه به خانه کعبه رفتند و به نماز ایستادند و پس از نماز، عمر خود رسول اکرم (ص) را تا خانه وی بدرقه کرد. در درازای دعوت رسول (ص) پیوسته ابوطالب از برادرزاده خود حمایت و در برابر کفار قریش ایستادگی می‌کرد و چون مردان قریش کاری از پیش نبردند و نبی اکرم (ص) و

مسلمانان هرگاه فرصتی پیش می آمد به خانه کعبه می رفتند، بنابراین تصمیم برانداختن ایشان از مکه گرفتند و آنها را از مکه بیرون کردند و از آن هنگام رفت و آمد و داد و ستد و ازدواج با بنی هاشم و بنی مطلب را منع کردند.

افراد بنی هاشم و بنی مطلب به شعب ابوطالب رفتند و به مدت سه سال در نهایت سختی، و در گرما و سرما و تشنگی و گرسنگی و بی توشه و آذوقه در آن شعب بسر آوردند. سرانجام این پیمان نامبارک شکسته آمد و بنی هاشم و بنی مطلب به خانه و کاشانه خود بازگشتند. دیری نپایید که ابوطالب و خدیجه این جهان خاکی سراسر درد و اندوه را وداع گفتند و رسول اکرم (ص) دو نفر از پشتیبانان نیرومند خود را از دست داد و به این ترتیب دامنه سخت گیری و آزار و اذیت نسبت به مسلمانان گسترده تر گشت. و بنابراین بنا به توصیه رسول اکرم (ص) گروهی از مسلمانان از زن و مرد به حبشه مهاجرت کردند و چون بت پرستان نتوانستند از گسترش اسلام و قدرت پیامبر اکرم و مسلمانان جلوگیری کنند قبائل مختلف به قتل وی هم قول گشتند. در این مدت رسول اکرم با مردانی از یثرب در موسم حج ارتباط برقرار فرمود و ایشان در طی دو سفر با آشنائی نسبت به پیامبر اکرم و آگاهی از اصول اسلام مسلمان شدند و به یثرب بازگشتند تا زمینه مهاجرت آن حضرت را به مدینه فراهم آوردند. رسول اکرم (ص) صهیب را با ایشان به یثرب فرستاد تا در تبلیغ و تعلیم قرآن کریم و اقامه نماز در کنار آن مردان باشند و صهیب نخستین مسجد را در یثرب پی ریزی کرد و هر روزه مسلمانان را در آن مسجد گرد می آورد و پس از برپای داشتن نماز به قرائت قرآن کریم و وعظ می پرداخت و هر جمعه - بعد از فرضیت صلوٰة الجمعة - نیز در آن مسجد نماز جمعه برپای می داشت و زمینه مهاجرت رسول اکرم (ص) و مسلمانی مردم یثرب را فراهم می ساخت.

پس از چندی مسلمانان برخی دور از چشم مکیان و بعضی به صورت آشکار به آن شهر رفتند و روز به روز بر شمار مهاجران افزوده گشت و بالاخره پیامبر اکرم نیز به فرمان ربانی برای رهائی از بند و زندان و قتل، همراه با ابوبکر راه یثرب را در پیش گرفت. در آغاز در روستای «قبا» رحل اقامت افکندند و بعضی از مسلمانان یثرب از مهاجر و انصار به وی ملحق شدند. در قبا نخستین اقدام رسول الله (ص) ساختن مسجد قبا بود. این مسجد به یاری و شوق و ذوق سرشار مسلمانان در کمترین مدت ساخته شد و آن مسلمانان در آن مسجد به نماز ایستادند. پیامبر اکرم خود در ساختن مسجد شرکت می فرمود. و چون پس از چند روز از «قبا» به یثرب نزول اجلال فرمود، در آنجا

نیز نخستین تصمیم وی ساختن مسجد می بود. نخست زمین مسجد را درجائی مناسب خریداری فرمود و چون مسجد پی ریزی گشت، در کنار مسجد خانه‌ای برای رسول الله (ص) منظور گردید و مهاجران نیز هر یک به فراخور حال در گرداگرد مسجد برای خود خانه‌ای ساختند.

مسجد پیامبر (ص) در مدینه برای مسلمانان جای خالی «بیت الله» را پر کرد و این مسجد هر روزه در اوقات نماز مسلمانان را در خود گرد می آورد. در روزهای جمعه نیز مجمع مسلمانان بود. و پیامبر اکرم از آن گاه باز تا پایان حیات همه فعالیت‌های خود را از دینی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی در آن مسجد متمرکز می فرمود و همین مسجد بارگاه حکم و حکومت بود و از شنیدن نام آن پشت بزرگترین مردان دنیا به لرزه می افتاد.

پیامبر اکرم پیش از مهاجرت، علی بن ابی طالب علیه السلام را در خانه خود نگاه داشت تا پس از رد کردن امانات به صاحبان آنها، عازم مدینه گردد. در شب نخست چون مأموران قتل پیامبر (ص) ده نفره یورش آوردند با نهایت شگفتی علی بن ابی طالب را در بستر پیامبر (ص) یافتند و چون سبب پرسیدند علی (ع) گفت: شما از آن حضرت خواستید تا مکه را ترک گوید و وی چنان کرد. علی (ع) نیز پس از رد کردن امانات، آهنگ یثرب کرد و با هزار سختی خود را به پیامبر اکرم رسانید و از آن گاه باز تا رحلت نبی اکرم (ص) در کنار وی بود. رسول اکرم (ص) ده سال در مدینه بود. در این روزگار قوه‌های مقننه، قضائیه و مجریه در دست آن حضرت بود. با این همه هیچ لقبی جز رسول الله بر خود ننهاد. در بارش صحن مسجد مدینه و کاخ پذیرائی، خانه‌ای محقر بود. از این خانه دری به مسجد گشوده بود و در موقع لزوم، برای رسیدگی به امور مسلمانان و سامان دادن کارها و بسیج سپاه و گفتگو با سران قبائل و وفود عرب و سفیران بیگانه به مسجد می آمد. بر زمین می نشست و بر تنه درختی تکیه می داد و در مجلسی بی صدر و ذیل کارها فیصله می یافت.^{۱۴}

در درازای این ده سال در شانزده تا بیست و نه غزوه به تن خویش شرکت کرد. در سال هشتم برای فتح مکه با گروهی از مسلمانان راه زادگاه خویش را در پیش گرفت و آن شهر با کمترین خونریزی گشوده آمد. و رسول الله (ص) بعد از ده سال پیروزمندانه سوار بر اسبی به بیت الله درآمد. طواف کرد و در فضای مسجد الحرام و در خانه کعبه به شکرانه به نماز ایستاد. هر چه صورت و تندیس بت در آن خانه مقدس بود، در جلو

چشم هزاران بت پرست با خواری بدر آورد و نابود کرد و خانه کعبه را از مظاهر کفر و بت پرستی پاک ساخت و بفرمود تا طاغوت‌ها را نیز ویران کردند و پس از حدود هشت روز به مدینه بازگشت.

پس از رحلت رسول‌الله (ص) در دوره خلافت عمر، مردم می‌کوشیدند خانه‌های خود را به خانه کعبه هر چه نزدیکتر بسازند. بنابراین گستره مسجد هر روزه تنگتر می‌گردید. عمر مردم را از این کار بازداشت و برخی از خانه‌ها را از مردم بخرید و به فضای مسجد الحرام بیفزود.^{۱۵}

عثمان نیز دست به این کار زد و خانه‌ها را با بهای گزاف خریداری کرد. ولیکن مردم از فروش خانه‌ها سرباز زدند و بانگ برداشتند و هیاهو کردند. عثمان نرمی و بردباری خود را عامل سرکشی و گستاخی ایشان در شمار آورد و چند نفری را در زندان کرد و از گسترش فضای مسجد الحرام دست بازداشت.^{۱۶}

در خلافت یزید بن معاویه به سبب ضعف حکومت، ملوک الطوائف گونه‌ای در سرزمین‌های خلافت خودنمائی کرد و هر جایی در دست کسی افتاد و مردم مکه و مدینه با عبدالله بن زبیر بیعت کردند. عبدالله در دل داشت تا بنای کعبه را بنا به اشارت و رغبت رسول‌الله (ص) به صورت بنای ابراهیم (ع) درآورد. بنابراین چون فرصت مناسبی پیش آمده بود، آن بنا را فرو ریخت و به دلخواه خود، بازسازی کرد. پس از یک چند به فرمان یزید «مسلم بن عقبه» با لشکری بسیار به مدینه آمد. یزید خود آن لشکر را بدرقه کرد و مسلم بن عقبه، بنا به توصیه خلیفه: «یا مُسْلِم لا تُردن اهل الشام عن شیء یریدونه بعدوهم. و اجعل طریقک علی المدینه. فان حاربوک فحاربهم. فان ظفرت بهم فانها ثلاثه ایام»^{۱۷} پس از گشودن «مدینه الرسول» سه روز لشکریان را در غارت شهر و کشتن مردم و تجاوز به دختران و زنان رها کرد. مسلم در راه مکه مرد. پیش از مرگ با اشارت یزید «حصین بن نمیر» را به جای خود نامزد کرده بود. حصین بن نمیر آهنگ مکه کرد. عبدالله بن زبیر پس از مدتی جنگ و گریز با یاران و بستگان به مسجد الحرام پناه برد و حصین به لشکریان گفت تا بر کوه ابوقیس منجیق‌ها راست کردند و باران آتش و سنگ سوی مسجد الحرام فرو باریدند و خانه کعبه را به آتش کشیدند: «فلم یزل علی ذلک حتی احرقت الکعبه»^{۱۸} ولیکن چون خبر مرگ یزید به مکه آوردند با عبدالله آشتی و آهنگ شام کرد. معاویه بن یزید از خلافت سرباز زد. پسرش خالد نیز زیر بار خلافت نرفت.

بنابراین مروان بن حکم بنا به صواب دید عبیدالله بن زیاد جای وی بگرفت و در پی جنگ با عبیدالله بن زبیر به مکه آمد و هزیمت گشت. این پیش آمد بر اعتبار ابن زبیر بیفزود و مردم عراق و خراسان نیز با وی بیعت کردند. چون عبدالملک بن مروان قبای خلافت بر قامت راست کرد، حجاج بن یوسف را به حرب عبیدالله بن زبیر فرستاد. حجاج با بیست هزار سپاهی در موسم حج آهنگ مکه کرد و بر کوه ابوقبیس برآمد و منجنیق‌ها راست کرد. عبیدالله نیز چون عرصه را بر خویشتن تنگ دید به مسجدالحرام پناه برد. منجنیق‌ها از فراز ابوقبیس به کار افتاد تا کعبه ویران گشت: «فلم یزل یرمیه حتی هدم البیت».^{۱۹} عبیدالله نیز مقتول و مصلوب گردید و حجاج به عنوان حکمران مکه و مدینه و حجاز و یمن و تهامه سه سال در آن سرزمین بماند و در این روزگار با دستوری عبدالملک به نوسازی بنای کعبه پرداخت و دوباره کعبه را به صورت پیش از عبیدالله بن زبیر درآورد و به زیبایی و شکوه آن بیفزود و بنا به توصیه عبدالملک دیوار مسجد الحرام را بلندتر کرد: «فأذن له فرده علی قواعد قریش و سد الباب الغربی...».^{۲۰} می‌گویند: ولید بن عبدالملک برای کعبه سقف و ناودان‌های زرین ساخت. ولید بن یزید بن عبدالملک مردی باده‌گسار و زن باره و در دین بسی بی‌بند و بار بود. در تاریخ اسلام کمتر کسی چون وی توان یافت. این مرد بر خلاف ولید بن عبدالملک بر بام کعبه شراب خورد. قرآن کریم را پاره کرد و می‌خواست بر فراز آن خانه مقدس خیمه‌ای زند و یا حجره‌ای بسازد و در آن به عیش و نوش و لهو بپردازد. مهندسی نیز برای نظارت نامزد کرد: «إن أراد أن یبنی علی الکعبه بیتاً؛ یجلس فیہ للسهو...»^{۲۱} و سرانجام این کفرورزی‌ها و ناپسندی‌های دیگر وی را به نابودی کشانید.

در خلافت عباسی منصور و پسرش هادی نیز - بی هیچ تصرف در بنا - به زیبایی و شکوه و جلال آن بسی افزودند. هارون الرشید هم می‌خواست آن بنا را به صورت روزگار عبیدالله بن زبیر درآورد ولیکن اهل علم وی را از آن باز داشتند و گفتند: خانه خدا را ملعبه ملوک مکن، و هارون دست از آن کار بکشید.^{۲۲} از آن پس تغییر چندانی در خانه کعبه و مسجدالحرام پدید نیامده است و دگرگونی اساسی نیافته. تنها با هزینه‌های سنگین به وسعت فضای آن افزوده گشته و بعضی تجملات سیمین و زرین و جامه‌های زربفت مکتوب برای آن فراهم آورده‌اند.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

بی نوشتها

۱. السيرة النبويه ۱/۲۴۵، تاريخ طبرى ۲/۳۱۲، اسد الغابه ۴/۸۹، الكامل فى التاريخ ۲/۳۷.
۲. تاريخ الطبرى ۲/۲۸۷، البدء و التاريخ ۱۳۹، تاريخ كزیده ص ۱۳۵.
۳. السيرة النبويه ۱/۱۹۳، تاريخ الطبرى ۲/۲۸۶، معجم البلدان ۴/۴۶۶.
۴. طبقات ۱/۱۴۳۵، تاريخ طبرى ۲/۲۸۷، الكامل فى التاريخ ۲/۲۸، تاريخ ابن خلدون ۲/۳۵۹.
۵. تاريخ اليعقوبى ۲/۱۴، طبقات ۱/۱۴۵.
۶. السيرة النبويه ۱/۱۹۷، طبقات ۱/۱۶۴، تاريخ طبرى ۲/۲۹۰، تاريخ اليعقوبى ۲/۱۴، البدء و التاريخ ۴/۱۴۰، اسد الغابه ۱/۱۲۵، حبيب السير ۱/۳۰۵.
۷. حبيب السير ۱/۳۵۰، الكامل فى التاريخ ۲/۳۷.
۸. طبقات ۳/۲۱.
۹. تاريخ طبرى ۲/۳۱۲، الكامل فى التاريخ ۲/۳۷.
۱۰. قرآن كريم سورة سبأ: ۲۸.
۱۱. تاريخ يعقوبى.
۱۲. قرآن كريم سورة الحجر: ۹۴.
۱۳. السيرة النبويه / ۳۴۶.
۱۴. شرح التعرف... ربيع اول ص ۱۴۰، طبقات ۱/۳۷۰.
۱۵. معجم البلدان ۵/۱۲۴.
۱۶. معجم البلدان ۵/۱۲۴.
۱۷. اخبار الطوال ص ۲۳۵.
۱۸. تاريخ اليعقوبى ۲/۲۲۴.
۱۹. تاريخ اليعقوبى ۳/۱۳.
۲۰. معجم البلدان ۵/۱۲۴، حبيب السير ۱/۳۰۵.
۲۱. تاريخ اليعقوبى ۳/۷۳.
۲۲. حبيب السير ۱/۳۰۵.